شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
۲۲ ۰۴ ۹۹
۳۶ صفحه؛ ۱۲ صفحه+۴ صفحه ورزشی
+۴ صفحه خراسانیات + ۱۶ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۱۴۹ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir



رطوبت هوا ۱۶٪

۲۲° ↓	۳۴° ↑
صبح ۲۵°	ظهر ۳۲°
عصر ۳۳°	شب ۳۷°

- اذان ظهر ۱۲:۳۷
- غروب آفتاب ۱۹:۵۰
- اذان مغرب ۲۰:۱۱
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۵
- اذان صبح فردا ۳:۴۰
- طلوع آفتاب فردا ۵:۲۴

حدیث روز

نیکوکار واقعی و کامل کسی است که به همه مردم نیکی کند و احسانش را از هیچ کس دریغ نورزد.

امام علی(ع)

کلاریکاتور





محمدرضا میرشاه‌ولد

سازمان بهداشت جهانی؛ کووید ۱۹ جهان را به سمت قرنطینه کامل می‌برد.

مشارکت مستمر

ثروتِ خسارت‌دیده

درآی و بنشین و این کلمه را باش
که این کلمه با تو کارها دارد.
(اسرارالتوحید)



حسین لعل‌پذری
داستان‌نویس

هر کسی در زندگی‌اش سرمایه‌ای دارد و البته ممکن است یک روز خسارتی به آن سرمایه وارد بیاید و ورشکست شود؛ این طبیعتِ کسب‌وکار و تجارت است، از سال‌های خیلی دور هم که پارچه‌های ابریشمی را بار شتران می‌کردند و منزل‌به‌منزل می‌رفتند، یا از ممالک دیگر چیزهای قیمتی می‌آوردند. چه‌بسا همه مال‌التجاره غرق در آب می‌شد یا مورد دستبُرد راهزنان قرار می‌گرفت و...

تنها شاید شاعران و دبیران و نویسندگان بودند که در این میان همواره دارایی‌شان از گزند خسارت و آسیب در امان می‌ماند. آن‌ها در حذر و سفر، تنگدستی و آسایش، آشوب و آرامش و... همیشه انبانشان از کلمات پر بود و هروقت اراده می‌کردند دست می‌بردند و از آن گنجینه فناناپذیر مُشتی گوهر قیمتی برمی‌داشتند و به کار نظم و نثر می‌شدند. اگرچه این خداوندگاران کلمات هم بسیار وقت‌ها از تیغ بلا در امان نبوده و بعضا تاوان‌های سخت داده‌اند در طول تاریخ؛ از حکیم توس، فردوسی بزرگ، بگیرید تا فرخی یزدی و میرزاده عشقی و جهانگیرخان صوراسرافیل و همه مُتقدّمان و مُتأخّران فرهنگ و ادب این مملکت، اما چیزی که مورد بحث این یادداشت است ماهیّت و ماندگاری کلمه است.

کلمات همیشه راه خودشان را رفته‌اند، به مانند باریکه آبی روشن و زلال که از سنگلاخ و خاشاک می‌گذرد. و همیشه کسی را جُسته و یافته‌اند تا بر جان تشنه‌اش قرار بگیرند. به گواهِ تاریخ همیشه این کلمات بوده که در جنگ و قحطی و مصیبت به کمک آدمی آمده و دریچه‌ای از امید و روشنایی پیش چشم او گذاشته است تا به وسیله آن خودش را از تاریکی و ظلمت بیرون بکشد.

امروز اما و در زمانه ما قصّه فرق کرده است انگار. میزان اتفاق‌های ناگوار و تکرار مداوم آن‌ها کارکرد خیلی چیزها از جمله کلمات را دچار دگرگونی و تغییر کرده است، چنان که حرف زدن از آینده روشن شبیه امید دادن به بیمار در حالِ احتضاری است که سیگنال‌های حیاتی مونیتور بالاسرش دارند از کار می‌افتند. این تعبیر اوجِ استیصال نویسنده‌ای است که همیشه به نجات‌بخشی کلمات امید داشته ولی حالا برای او بسیاری از مفاهیم تُهی از معنا شده است؛ برای او و خیلی از نویسندگان، شاعران و صاحبانِ کلمه این موضوع بسیار هولناکی است. وقتی تو به عنوان خالقِ اثر ایمانت را به اثربخشی آنچه می‌نویسی از دست داده باشی، وقتی ذهنت خالی باشد از کلمات نجات‌بخش، وقتی دست می‌بری به آن انبان که متصل به گنجی لایتناهی بود و حالا مُشتی خاکستر کف دستت را می‌گیرد چطور می‌خواهی بر سر ایمانت بمانی و جهان تازه‌ای برای دیگران بسازی؟

سخت شده است، خیلی سخت؛ گفتن و نوشتن چیزهای امیدبخش، نوشتن همین سطور حتی وقتی برمی‌گردم و به وضعیت آدم‌های پیرامونم نگاه می‌کنم و یکسره ترس و اضطراب در چشمشان می‌بینم. کلمه برای آن‌ها نان نمی‌شود، دوا نیست، راحتی و آسایش نمی‌آورد، از اندوهشان کم نمی‌کند، خشمشان را مهار نمی‌سازد و....

چطور در چنین اوضاع آشفته‌ای می‌توانم بگویم (درآی و بنشین و این کلمه را باش) وقتی در حوصله کسی نشستن و گوش سپردن نیست؟ با این همه کلماتی که از معنا و مفهوم خالی شده چه‌کار می‌توانم بکنم که روزنه‌ای از امیدواری باز شود؟

همه ما خسته‌ایم، خُلقمان تنگ است، بی‌حوصله و غمگینیم. آخرین ماه‌ها و هفته‌ها و روزهای این قرن که در آن به سر می‌بریم شاید غریب‌ترین دوره آن هم باشد. تجربه‌های تلخ و مکرری که هرکدامشان توان نابودی و فرسایش نسلی را داشته، همه یکجا بر سر ما آوار شده است و کلمات با همه ماهیّت نجات‌بخششان شاید دیگر قدرت آن را نداشته باشند که دستگیر ما شوند. اما... اما... اگر چند راهِ انگشت‌شُمار برای خروج از این تاریکی باشد باز هم به قطع و یقین یکی از مؤثرترین‌ها همین «کلمات» است که به قول حضرتش: «که این کلمه با تو کارها دارد.»

تاریخ‌نگار

۲۲ تیر ۱۲۸۸

ورود مجاهدین بختیاری و گیلک به تهران

داستان پادشاهی ششمین شاه سلسله قاجار در چنین روزی وارد آخرین مرحله خود شد. محمدعلی شاه که روزگاری با زیرپا گذاشتن قول و قرارش برای ادامه دادن به حکومت مشروطه و به توپ بستن مجلس و کشتن آزادی‌خواهانی چون ملک‌المتکلمین و سلطان‌العلمای خراسانی مبارز طلبیده بود هیچ‌گاه فکرش را نمی‌کرد که کارش به اینجا برسد و حتی برخی هم‌پیمانان سابقش هم به مشروطه‌خواهان بپیوندند و همراه با آنان برای نابودی وی مبارزه کنند. مبارزه‌ای که با اتحاد مشروطه‌خواهان گیلانی به رهبری سپهدار اعظم تنکابنی هم‌پیمان سابق شاه قاجار و بختیاری به رهبری سردار اسعد مشروطه‌طلب در ۲۲ تیر ۱۲۸۸ شمسی در بادامک، نزدیک تهران و برپایی اردو مشترک به نقطه اوج رسید و تنها ۲ روز بعد با شکست قوای محمدعلی شاهی از مشروطه‌خواهان و البته پناهندگی شاه قاجار و نزدیکان او به سفارت روسیه در فردای آن به پایان رسید.

روز نوشت

تلنگرِ ۲ درگذشت



رضا سلیمان نوری
رئیس هیئت‌مدیره انجمن توسعه گردشگری چهارباغ خراسان

آخرین روزهای هفته گذشته برای دوستداران هویت در مشهد روزهای بدی بود. نخست در آخرین ساعات روز چهارشنبه خبر آمد که «حاج محمدحسین مسئله‌گوی دُرّی»، قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین خادم حرم مطهر رضوی که حدود ۷۵ سال در این مجموعه به حضرت ثامن(ع) و زائرانش خدمت کرده بود، به دیدار یار شتافته است و فردای آن روز هم خبر رسید که کوس‌الرحیل برای شاعر خوب مشهدی و زنده نگهدارنده یاد کافه خاطره‌ساز داش‌آقا، «رضا افضلی» عزیز، به صدا در آمده است و دیگر اهل هنر و ادب مشهد نمی‌توانند وجود نازنین وی را درک کنند. هرچند این ۲ خبر ناراحت‌کننده غمی جانکاه را بر دل دوستداران هویت مشهد و اهل فرهنگ و ادب و البته دین انداخت اما این غم دوچندان شد آن هنگام که در انتشار خبر فوت این بزرگواران تقریبا همه رسانه‌های رسمی و غیررسمی اطلاعاتی مشابه را به خوانندگان ارائه دادند و تنها فرق، ظرافت و زمختی قلم تهیه‌کنندگان خبر بود، امری که در وهله نخست این شک را به ذهن متبادر می‌کند که اهل رسانه فقط برای از گردن خود باز کردن موضوع، با جست‌وجویی کوچک در جهان بزرگ اینترنت دم‌دستی‌ترین اطلاعات را مورد استفاده قرار داده‌اند. موضوعی که اگر واقعیت داشته باشد باید افسوس خورد به حال فعالیت رسانه‌ای در دومین شهر بزرگ کشور از لحاظ تعداد مجوز فعالیت رسانه‌ای و البته تعداد خبرنگار.

گفتم اگر واقعیت داشته باشد، بدان دلیل که جست‌وجوی بسیار نگارنده در جهان پرحاشیه اینترنت برای رسیدن به اطلاعاتی جامع و مانع از این ۲ عزیز هم تقریبا چیزی بیشتر از آنچه در همان گام اول منتشر شد، برایم به ارمغان نیاورد. این امر در مورد مرحوم حاج محمدحسین مسئله‌گوی دُرّی به عنوان قدیمی‌ترین خادم حرم مطهر رضوی به طور صددرصد صدق می‌کرد و در مورد افضلی عزیز هم تا ۹۰ درصد برابر واقعیت بود و هر آنچه از وی در اینترنت یافتم صرف‌نظر از همان اطلاعات روز نخست، مواردی بود که بعد از فوتش در گفتارهای دوستانی که تا آن لحظه سخنی از ایشان درباره افضلی در جایی منتشر نشده بود ارائه شده بود. اهمیت نبود اطلاعات درباره این ۲ عزیز ازدست‌رفته را به طور قطع تمام فعالان عرصه هویت و علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ خراسان بزرگ (و مشهد به طور خاص) و صدالبته حرم مطهر رضوی در مورد مرحوم مسئله‌گو به صورت ویژه بهتر می‌دانند. بی‌شک مواردی که اهل علم و فرهنگ از آن‌ها به عنوان تجربه شخصی یاد می‌کنند اگر به نوعی ثبت و ضبط نشوند، پس از فقدان فرد تجربه‌کننده نابود می‌شوند و از یادها می‌روند. مواردی که در برخی ایام دانستن آن‌ها می‌تواند رهگشای بسیاری از مسائل باشد. و این درست یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن فن‌دانشی تحت‌عنوان «تاریخ شفاهی» است. فن دانشی که طی سال‌های اخیر به ظاهر بسیار گسترش پیدا کرده است و در همین شهر مشهد مراکزی وجود دارد که مدعی داشتن ده‌ها ساعت گفت‌وگوی تاریخ شفاهی بکر و ویژه در آرشیو خود هستند. مدعایی که از منظر اهل فن تنها ادعایی بیش نیست، زیرا تاریخ شفاهی اگر برای ضبط و بایگانی شدن باشد، به هیچ‌کار نمی‌آید و تنها حرام کردن بودجه و پول است. فن دانش تاریخ شفاهی آن‌گاه درست به کار گرفته شده است که آنچه در ساعت‌های مدید گفت‌وگو به دست می‌آید در اسرع وقت در اختیار مخاطبان قرار گیرد. به عنوان مثال در اندک‌ساعتی پس از درگذشت مرحوم مسئله‌گوی دُرّی که قدیمی‌ترین خادم حرم مطهر بود و بی‌شک بسیاری از ناگفته‌های این بارگاه مطهر را در ذهن داشت، مرکزی که افتخارش داشتن هزاران ساعت گفت‌وگوی شفاهی از معمرین مرتبط با فرهنگ و هنر مشهد و صدالبته حرم مطهر رضوی است، مشروح گفت‌وگوهای انجام‌شده با وی را در فضای مجازی خود بارگذاری کند تا مردم با این فرد فرهیخته و خادم بزرگوار بارگاه رضوی بهتر آشنا شوند. این امر در مورد مرحوم رضا افضلی هم به نحوی دیگر صادق است و علاوه بر این مجموعه بزرگ بد نبود دیگر مجموعه‌های فعال در عرصه فرهنگ خراسان نیز آرشیو تاریخ شفاهی خود درباره این شاعر خوش قریحه را در اختیار مردم قرار می‌دادند تا ایشان بدانند فرهنگ شهر چه گوهری را از دست داده است.

کوتاه سخن آنکه درگذشت این ۲ بزرگ عرصه هویت شهر مشهد تلنگری بود تا مدیران فرهنگی این شهر به خود آیند، یا اطلاعات بسیارِ فرهنگی و تاریخی را که در پستوهای خود مخفی کرده‌اند و هر از چندگاهی فقط با اعلام حجم آن‌ها به فخرفروشی به سایر مجموعه‌های فرهنگی شهر و کشور می‌پردازند، رونمایی کنند و در اختیار عامه اهل فرهنگ و هنر قرار دهند، یا نهادی چون سازمان فرهنگی اجتماعی شهرداری مشهد، یا اداره فرهنگ و ارشاد خراسان، یا نمایندگی کتابخانه ملی در مشهد پا پیش بگذارد و با ایجاد دفتری برای جمع‌آوری «تاریخ شفاهی مشهد» از اندوه و خسران‌های آتی جلوگیری کند. به امید تحقق یکی از این ۲ آرزو.

عکس روز



سوباتان روستایی است از توابع بخش کرگان‌رود در کِه در شهر تالش استان گیلان قرار دارد. مردم این روستا فقط در ایام بهار و تابستان در اینجا سکونت دارند و با شروع فصل پاییز به علت برودت هوا و بارش سنگین برف از این منطقه قشلاق می‌کنند. مردم غالبا از طریق دامداری زندگی خود را می‌گذرانند. این منطقه در فصل تابستان مورد استقبال توریست‌ها و گردشگران قرار می‌گیرد.

عکس: حسن ظریف‌منش | تسنیم

ترجمان

دکامرونِ عصرِ انزوای جهانی



هدی جاودانی
h.javdani@shahraranews.ir

۱۰ جوان تصمیم می‌گیرند که خود را بیرون از فلورانس قرنطینه کنند. حوالی ۱۳۴۸ میلادی است، عصر طاعون سیاه. بر تن مبتلایان، روی کشاله‌های ران یا زیر بغل‌هاشان، توده‌هایی می‌روید و لکه‌هایی تیره بر اندام‌هاشان نقش می‌بندد. برخی به هنگام صبح سالم به نظر می‌آیند، اما شب، آن‌گونه که نقل شده، با اجدادشان در دنیای مردگان بر سر سفره شام می‌نشینند. خوک‌های وحشی خرناس می‌کشند، بر جامه مردگان اشک می‌ریزند، سپس به رعشه می‌افتند و خود نیز جان می‌دهند. این جوانان، با گریز از چنین مناظر سهمگین و شکنجه‌گری، حالا به چه کاری مشغول‌اند؟ آن‌ها می‌خورند و می‌نوشند و برای یکدیگر داستان تعریف می‌کنند. بسیاری از این داستان‌ها احمقانه و برخی غم‌انگیزند، اما هیچ‌کدام به طاعون نمی‌پردازند.

این ساختار کلی «دکامرون» -مجموعه داستانی به روایت چندین نویسنده، متعلق به قرن چهاردهم میلادی و عصر طاعون- اثر جووانی بوکاچیو است، کتابی که نزدیک به ۷۰۰ سال در یادها باقی مانده است. حالا مجله نیویورک‌تایمز با الهام از «دکامرون» در دوران انزوای جهانی، فرصت را مغتنم شمرده است تا مجموعه‌ای مشابه با اثر بوکاچیو خلق کند. با آنکه قانع کردن ده‌ها نویسنده برای نگارش داستان کوتاهی جدید، آن هم به خواسته دیگران، آسان به‌نظر نمی‌رسد، تیم نیویورک‌تایمز به خوبی از پسِ چنین کاری برآمده است. زمانی که آن‌ها به سراغ نویسندگان می‌روند، متوجه می‌شوند که بسیاری از آن‌ها مشتاق حضور در چنین پروژه‌ای هستند و حاصل این اشتیاق، فهرستی ۲۹ نفره از نویسندگانی است که در میان آن‌ها نام کسانی چون مارگارت اتوود، دیوید میچل، تئا اوبرت، کارن راسل، تامی اورنج، یی‌یون لی و دیگران به چشم می‌خورد.

گشودن روزنه‌ای از امید و فراهم کردن تسکینی موقتی برای فراموشی آنچه که اکنون در جهان پیرامونمان جریان دارد، هدف از ایجاد این پروژه است؛ مقصودی که در وهله اول خوانندگان این آثار داستانی را نشانه رفته بود، اما در ادامه به مرهمی برای بسیاری از نویسندگان آن بدل شد. نویسندگان این مجموعه، داستان‌هایشان را در حالی نوشته‌اند که درون خانه‌های خود، در نقاط مختلف دنیا -مکزیک، ایرلند، موزامبیک، آمریکا- قرنطینه شده بودند. داستان‌ها با مفاهیمی چون ترس، فقدان، بیماری و شک گره خورده و از سوی دیگر هم‌زمان به عطوفت، هم‌بستگی و شوخ‌طبعی نیز آمیخته‌اند. این آثار در کنار یکدیگر، ریسمانی از تجربه‌هایی مشترک را گرد هم می‌آورند و مخاطبان خود را به یکدیگر پیوند می‌دهند.

آنچه در پیش‌رو می‌بینید، بریده‌ای از داستان «دزد مهربان»، نوشته «میاکوتو»، نویسنده تحسین‌شده موزامبیکی، و از جمله آثار پروژه «دکامرون» است که به تناسب فضا در این بخش انتخاب شده است. برای مطالعه ادامه این داستان و دیگر آثار داستانی مجموعه می‌توانید به وب‌سایت مجله نیویورک‌تایمز مراجعه کنید:

کسی در می‌زند. البته «در زدن» یک روش برای توصیف آن است. من به‌دور از آدم‌ها زندگی می‌کنم، جنگ و قحطی تنها ملاقاتی‌هایم هستند و حالا در یک بعدازظهر ابدی دیگر، کسی بالگدهایش در خانه‌ام را به توپ بسته است. به طرف در می‌دوم. البته، «دویدن» چیز دیگری هم می‌تواند نام بگیرد. پاهایم را بر زمین می‌کشم. دمپایی‌هایم روی سطح چوبی خانه صدامی‌کنند. این تمام چیزی است که از کسی در سن‌وسال من برمی‌آید. آدم‌ها زمانی پا به سن می‌گذارند که وقتی به زمین زیر پایشان نگاه می‌کنند، پرتگاهی در پسِ آن ببینند. در را باز می‌کنم. مردی ماسک‌زده پشت در ایستاده است. با دیدن من فریاد می‌زند که: «۲ متر، ۲ متر فاصله بگیر!»

اگر دزد باشد، خیلی ترسیده است. ترسش عصبی‌ام می‌کند. دزدهای وحشت‌زده خطرناک‌ترند. اسلحه‌ای را از جیبش بیرون می‌آورد. آن را به طرف من نشانه می‌رود. اسلحه اما ظاهری خنده‌دار دارد: از پلاستیکی سفید ساخته شده و نوری سبزرنگ از آن منتشر می‌شود. او اسلحه را سمت صورتم می‌گیرد و من چشمانم را به نشانه تسلیم می‌بندم. نور اسلحه چهره‌ام را نوازش می‌کند. این گونه مردن نشانه برآورده شدن دعاهایم در پیشگاه خداوند است.

**از مقدمه ریوکا گالچن بر دکامرون*
منبع: نیویورک‌تایمز



حجت‌الاسلام محمدعلی ابطحی
فعال سیاسی



بسوزد پدر سیاست که فیلم و سریالمان هم سیاسی شده است. توی این چندروزه فصل اول سریال سوئدی «خلافت» را دیدم. فیلم داستان زنان سوئدی‌ای که به داعش می‌پیوندند و سرنوشت آن‌ها و نفوذ سیستم امنیتی سوئد در آن‌ها ست؛ انتقال دختران سوئدی به رقه؛ فعالیت‌های اسلام‌گرایان افراطی اروپایی که همه را کافر می‌دانند و باید بکشند تا به بهشت بروند. تا اسپویل نکردم بگویم که مهیج و دیدنی بود. تولید ۲۰۲۰ است. الهی بسوزد نسل هرچه داعشی است و هر کس تفکر داعشی دارد و خدا نگذرد از کسانی که با تبعیض دینی راه را برای داعشی شدن باز می‌کنند. این سریال به این نکته هم اشاره دارد. فیلم و کتاب بخوانیم تا عضو کمیسیون فرهنگی مجلس نشویم.

نگاه هشتم

غلامرضا بنی‌اسدی | روزنامه‌نگار

مردی که نامش حروف مقطعه بود: عین. صاد.

عین. صاد. این‌ها حروف مقطعه است در شرح مردی که اگر بخواهیم نام کامل او را بنویسیم خواهید خواند: علی صفائی حائری: مجتهد مردی که از نام گریزان بود و کتاب‌هایش هم با همان حروف مقطعه شناسنامه می‌خورد: عین. صاد. اما حالا می‌توان به شرح اسم او پرداخت، که دیری است از این جهان رخت به سرای باقی کشیده است و بذرهایی که در جان‌ها کاشت امروزی به بار نشسته است. من به عنوان ریگی از دامنه کوهسار وجود او را به تماشا ایستاده‌ام و می‌دانم این اتفاق می‌تواند نگاه را به افق‌های بلند بندگی بکشاند. استاد که امروز، ۲۲ تیر ۱۳۹۹، بیست‌ویکمین سالگرد آسمانی شدن اوست، در زمین دلیل راه بود و دستگیر نیازمندان. نه فقط آنانی که دستی خالی دارند، بلکه دست‌گیر آنانی بود که سری سودایی و سؤال‌هایی پررنگ و تردیدهایی جدی داشتند. او پدرانه سرهاشان را به زانو می‌گرفت، پرسش‌هاشان را جواب می‌داد و تردیدهاشان را به یقینی روشن گره می‌زد. کم نبودند آنانی که از همه جا رانده و از همه جا مانده به او رسیدند و ماندگی و راندگی را فرو گذاشتند و با بینات به حرکت پرداختند. او عالمی بود با مشی پیغمبری، طبیب دوار بطبه‌را معنایی نوبود. خجسته و مبارک مردی که زندگی مبارک را برای همه مردمان می‌خواست و می‌کوشید مظهر همان صفاتی باشد که از خداوند برای مردمان می‌خواند و این خود درسی بود برای انسان که باید مظهر صفات منعم باشد. او می‌گفت همه زیبایی‌های زندگی را از امام رضا(ع) دارد و این اشارتی است که باید به حضرت سلطان دخیل بست، به سلطان علی بن موسی‌الرضا(ع).

زین قندپارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

هنگامی که الف مضموم و مفتوح بین پیشوند «ب» و «ن» و فعل قرار گیرد، الف آغازین در نوشتن حذف می‌شود:

- بنویسیم: بیفتاد ✓ ننویسیم: بیافتاد ✗
- بنویسیم: نیفکن ✓ ننویسیم: نیافکن ✗
- بنویسیم: بینداخت ✓ ننویسیم: بیانداخت ✗
- بنویسیم: بیندیش ✓ ننویسیم: بیاندیش ✗

اما اگر الف مکسور باشد، تغییری نمی‌کند، مانند «بایستاد».

#زین_قند_پارسی